

## نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه

کهنترین اشاره ای که تا امروز دربارهٔ رواج شعر پارسی در آذربایجان به دست آمده، این خبر تاریخ طبری از محمد بن بیث است که: «حدّ ثنی .. انه انشدنی بالمراغة جماعة من اشياخها اشعاراً لابن البیث بالفارسیة و یذکرون ادبه و شجاعته وله اخبار و احادیث» (الطبری: ۱۷۰ و ۱۷۱). بر همین بنیاد برخی از پژوهشگران، «محمد بن بیث» را نخستین پارسی سرای آذربایجان دانسته اند که نمونه ای از اشعار او باقی نمانده است (← کسروی ۱۳۷۷: ۱۳۶، فقیه ۱۳۴۶: ۲۰۸، انصاف پور ۱۳۷۷: ۱۵۲) البته مشروط بدین که مراد از «الفارسیه» در تاریخ طبری همان پارسی دری باشد (← مرزآبادی ۱۳۵۳: ۲۳۶-۳۴۶) نه زبان متداول در آذربایجان آن روزگار یعنی آذری (← نخجوانی ۱۳۷۱: ۲۵ و ۲۶) یا به تعبیر دکتر ریاحی، فهلوی (← ریاحی ۱۳۶۷: ۱۹۱۹)، به دلیل همین اشاره کوتاه و نیز نبودن اثری از محمد بن بیث، در نزد شماری از صاحب نظران، قطران تبریزی قدیمترین شاعری ست که در آذربایجان به زبان پارسی دری شعر سروده (← فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۹۴، صفا ۱۳۷۳: ۴۲۳، زرین کوب ۱۳۷۴: ۱۰۷ و ۱۰۸) و خود نیز در بیتی - اگر از نوع مبالغات و خودستاییهای شاعرانه نباشد - به این موضوع اشاره کرده است. قطران، زادهٔ شادی آباد تبریز بوده<sup>۱</sup> و از آن جایی که دیوان اشعار وی، خوشبختانه از گزند حوادث هزار ساله در امان مانده و به دست ما رسیده است، نخستین و کهنترین «سند و متن ادبی» مربوط به آذربایجان در عرصهٔ فرهنگ و ادب ایران محسوب می شود که می تواند از جنبه های گوناگون مورد بررسی قرار بگیرد.

جستار در چند و چون ارتباط نخستین سند ادبی آذربایجان با شاهنامه<sup>۲</sup> - که یکی از

پر تأثیرترین آثار در متون نظم و نثر پس از خود است - موضوع قابل توجهی ست چرا که به یاری دیوان قطران، در نهایت، کهنترین و اولین نشانه های تأثیر حماسه ملی ایران بر فضای فکری - ادبی این ناحیه آشکار می شود و شایسته است که در باب دیگر اقالیم جغرافیایی ایران غیر از خراسان، مانند: شیراز و اصفهان و... نیز بررسی شود که نخستین سند / متن ادبی مرتبط با فردوسی و شاهنامه اثر کدام شاعر یا نویسنده و کمیت و کیفیت اثر پذیر آن چگونه است.

درباره موضوع توجه مستقیم و دسترسی قطران به شاهنامه فردوسی، پرسشها و موانعی ست که نخست باید بدانها پرداخت. از جمله این که قطران، احتمالاً در اوایل دهه نخست سال (۴۰۰ ه. ق.) به دنیا آمده و از بیست سالگی (حدود ۴۲۰-۴۳۰ ه. ق.) شعر سرایی و به اصطلاح زندگانی ادبی خویش را آغاز کرده است (← کسروی ۱۳۵۶: ۴۹۴)، از سوی دیگر تدوین دوم شاهنامه در سال (۴۰۰) یا چند سال بعد به پایان رسیده است، لذا با توجه به این فاصله زمانی اندک میان پایان شاهنامه و آغاز شاعری قطران و نیز بُعد مکانی خراسان و آذربایجان و شرایط دشوار و زمان گیر استنساخ متون - آن همه به حجم و تفصیل شاهنامه - و انتقال آنها در آن روزگار آیا می توان پذیرفت که دستنویسی از شاهنامه به دست قطران رسیده باشد؟ این نکته هنگامی پیچیده تر و تأمل برانگیزتر می شود که به دو موضوع دیگر نیز توجه شود، نخست این که محققانی - شاید به همان دلایل پیش گفته - معتقدند که اثر فردوسی تا مدتها پس از نظم، معروف نبوده است برای نمونه شادروان استاد مینوی نوشته اند: «یقین نمی توان داشت که تا حدود ۴۳۰، شاهنامه فردوسی آن قدر مشهور شده باشد که شعرای دیگر به وقایع آن و اشخاص آن اشاره نمایند.» (مینوی ۱۳۷۳: ۱۳۵ و ۱۳۶) و دکتر محمود امید سالار هم بر این نظرند که: «شاهنامه تا اواخر قرن پنجم گویا تنها بر ادبای طوس یا کسانی که در حدود طوس زندگی می کرده اند شناخته بوده است تازه آن هم شاید معرفتی محدود و منحصر به اهل سخنی که به داستانهای حماسی ارادت داشته اند مانند اسدی توسی» (امید سالار ۱۳۸۱ الف: ۲۱۶ و نیز: امید سالار ۱۳۸۱ ب: ۱۹۶) ثانیاً پس از مقبول نیفتادن اثر فردوسی در دربار محمود غزنوی، تا تقریباً دو قرن، ستیز با شاهنامه و سیاست خاموشی و تغافل عمدی - مصلحتی درباره آن در درگاه فرمانروایان زیر نفوذ خلافت بغداد و حتی بیشتر متون ادبی و تاریخی آن دو سده، رایج بوده (← ریاحی ۱۳۷۲: ۶۵-۷۰، ریاحی ۱۳۷۵: ۱۶۰-۱۶۸) و بدیهی ست که در این اوضاع، کتابت و توزیع شاهنامه - حداقل در دربارها و از سوی ارباب قدرت که بیشترین امکانات چنین کارهایی در آن روزگار در دست آنها بوده است - سخت کم اقبال و

طبعاً در اختیار داشتن نسخه ای از آن دشوار بوده است، به ویژه در آن برهه ای که به احتمال بسیار قطران با شاهنامه آشنا شده است (حدوداً تا ۴۳۰) سلطان محمود و سپس مسعود بر سر کار بوده اند و در نتیجه این مخالفت و سکوت با شدت بیشتری ادامه داشته است.<sup>۱</sup> بر این اساس، پژوهشگران، راه یافتن شاهنامه به آذربایجان و دسترسی قطران بدان را سزاوار توجه و تحقیق دانسته اند (← سجادی ۱۳۵۷: ۶۴، نوریان ۱۳۷۱: ۱۳۲ و حتی بعضی، امکان بسیار اندک توجه قطران به شاهنامه فردوسی و احتمال بهره گیری او از منابع دیگر را مطرح کرده اند (← محجوب: ۲۳۳، شمیسا ۲۳۷۸: ۱۵) اما با این همه در دیوان قطران قراین تقریباً انکارناپذیری وجود دارد که ثابت می کند وی با شاهنامه فردوسی آشنا بوده است، مهمترین دلیل دو بیتی است که در قصیده ستایش امیر ابوالحسن و امیر ابوالفضل آمده است:

همیشه همی گفت پور رستم آن سهراب      چو سوی ایران آورد لشکر توران  
که من پسر بوم و رستمم پدر باشد      دگر چه باشد دیبیم دار در کیهان  
(قطران ۱۳۶۲: ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً برگرفته از این بیت فردوسی در داستان رستم و سهراب است:  
چو رستم پدر باشد و من پسر      نباید به گیتی یکی تاجور  
(فردوسی ۱۳۶۹: ۱۲۷/۱۲۴)

با توجه به این که قطران پیش از سال ۴۳۰ هـ. ق. (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰) در خدمت امیر ابوالحسن لشکری بوده است (← فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۹۸، صفا ۱۳۷۳: ۴۳۳، زرین کوب ۱۳۷۴: ۱۰۹ و ۱۱۰) می توان نتیجه گرفت که قبل از آن سالها و همچنان که اشاره شد، در بیست سال نخست عمر خویش شاهنامه را در اختیار داشته است. البته درباره استفاده دقیق و آشکار قطران از بیتی در داستان رستم و سهراب دو احتمال را باید در نظر داشت، یکی این که شاید فردوسی این داستان را پیش از آغاز نظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ هـ. ق.) سروده و در این چند ده سال نسخه ای از آن به آذربایجان رسیده است و دیگر این که چه بسا روایت رستم و سهراب در تدوین نخست شاهنامه (پایان یافته در ۳۸۴ هـ. ق.) بوده و تا پایان تدوین دوم شاهنامه، دستنویسهای آن تهیه و توزیع شده بوده است. (← ریاحی ۱۳۷۲: ۵۰، فردوسی ۱۳۷۹: ده (مقدمه)) پس لزومی ندارد که این داستان را حتماً مربوط به متن نهایی شاهنامه بدانیم تا آشنایی قطران با آن از نظر زمانی - و مسائل دیگر که گفته شد پرسش ساز و ابهام آمیز باشد، قطران در قصیده ای، خطاب به ابونصر مملان می گوید:

به نام نیک فکندی ز جود بنیانی      چگونه بنیان کش بیم زا برو باران نیست  
(ص ۴۸)

مرحوم دکتر محبوب (← محبوب: ۵۴۴) معتقدند که این بیت به تأثیر از آن سخن نامبردار فردوسی ست که:

پی افکنم از نظم کاخی بلند      که از باد و باران نیابد گزند  
(فردوسی ۱۳۷۳: ۱۷۳/۶۷)

در دوجا از دیوان قطران تلمیحاتی به داستان بیژن و منیژه آمده است (← صص ۱۴۸ و ۱۵۰) و چون به نظر بیشتر شاهنامه پژوهان، این داستان از روایاتی ست که فردوسی پیش از شروع شاهنامه و بر اساس منبع مستقلی به نظم در آورده، (برای نمونه ← صفا ۱۳۶۳: ۱۷۷-۱۷۹، مینوی ۱۳۷۲: ۶۶-۷۰، خالقی مطلق ۱۳۸۱: ۳۹۳، ۴۰۰-۴۰۲) احتمال این که مأخذ مستقیم قطران در این اشارات اثر فردوسی - حال چه نسخه جداگانه داستان همچون نمونه رستم و سهراب و چه، متن کامل شاهنامه - باشد، بیشتر است و این گمان که شاید قطران نیز به سان شاعران معاصر فردوسی مانند فرخی و... این تلمیح را از منبعی جز از نظم فردوسی گرفته باشد، سخت ضعیف است زیرا تفصیل داستان بیژن و منیژه خارج از شاهنامه در متون دیگر دیده نمی شود و اگر در آن دوران نیز وجود داشته است - مثلاً در یکی از شاهنامه های منشور یا به صورت دفتری ویژه - برای ادبای حوزه خراسان بیشتر و بهتر در دسترس بوده تا قطران در آذربایجان<sup>۵</sup> چون معمولاً متون نثر در مقایسه با اشعار و منظومه ها، آن هم شاهکارهایی از نوع سروده های فردوسی کمتر دست به دست می شود. افزون بر این موارد، در یکی از اشارات قطران می خوانیم:

می به نخر بخوانند جنگ بیژن و گیو [بیژن گیو؟]      که او میان گرازی بزد به یک خنجر  
(ص ۱۵۰)

و این با بیتهای از داستان در شاهنامه مطابقت دارد که:

بزد خنجری بر میان بیژنش      به دو نیم شد پیل پیکر تنش  
(فردوسی ۱۳۷۱: ۳۱۲/۱۱۴)

قطران از فریدون با صفت یا لقب «فرخ» یاد کرده است و از آن جایی که این عنوان برای فریدون، در منابع مقدم بر شاهنامه دیده نمی شود (← صدیقیان ۱۳۷۵: ۱۹۴) می توان چنین پنداشت که از این منبع در شعر قطران راه یافته است:<sup>۶</sup>

چو بر بالای میمون او، به رزم اندر نهد یون او      بود فرخ فریدون او عدو ضحاک بد اختر  
(ص ۱۰۶)

در دیوان قطران، «سرو کاشمر» قبله گاه زردشتیان دانسته شده است:

گر به کاشمر بود قبله چند گه سروسپی      شاید ارمن دل نهم جاوید بر سرو روان  
(ص ۳۴۵)

طبری و مورخان دیگر از این سرو نامی نبرده اند (← حاکمی ۱۳۷۳: ۶۴۵-۶۵۲) و ظاهراً کهنترین منبع در این باره پیش از قطران، اشاره دقیقی در هزار و چند بیت بازمانده او در شاهنامه است<sup>۷</sup> (← معین ۱۳۶۳: ۵۵ و ۵۶). لذا باز می توان گفت که منبع شاعر تبریزی در این جا شاهنامه فردوسی ست مگر این که احتمال دهیم گشتاسپ نامه دقیقی به طور جداگانه و مثلاً از راه دیوان اشعار دقیقی که قطران در اختیار داشته- و به این موضوع اشاره خواهد شد- به دست او رسیده و وی موضوع سرو کاشمر را از آن جا گرفته است.

قطران، مازندران را «جادوستان» خوانده و این تعبیری ست که در شاهنامه نیز برای آن منطقه به کار رفته است:<sup>۸</sup>

آن کجا کاووس کرد او نیت جادوستان      وان کجا محمود کرد او نیت هندوستان  
(ص ۲۵۲)

مجموع این قراین - خصوصاً اشاره مربوط به بیت داستان رستم و سهراب - و برخی از تلمیحات قطران به کسان و مضامین شاهنامه ای که در گستره ادب پارسی بسیار اندک استعمال شده اند، تقریباً هر پژوهشگری را مطمئن می کند که این شاعر با شاهنامه فردوسی مانوس بوده و در همان اوان جوانی از آن مایه ها اندوخته است تا سپستر در مدایح خویش به کار برد. این که قطران در قصاید مدحی خود، بدون هیچ گونه توضیح و تفصیلی از تلمیحات شاهنامه ای گوناگون بهره می گیرد، نشان می دهد که ممدوحان و شنوندگان اشعارش از این اشارات (اعم از کسان یا داستانها) آگاهی داشته اند و از این جا می توان نتیجه گرفت که شخصیتها، مضامین و عناصر حماسی- اساطیری یا اصطلاحاً «فرهنگ شاهنامگی»<sup>۹</sup>- حال چه از راه شاهنامه فردوسی و چه به واسطه شاهنامه ها و مآخذ پیش از آن- در آذربایجان و سرزمینهای مجاور آن (اران و نخجوان و گنجه) که از قلمرو جغرافیایی نقل و تحریر این گونه داستانها (ادب حماسی) یعنی خراسان، فاصله بسیاری دارد، آشنا و معروف بوده است چنان که در همان زمان زندگی قطران (حدود سال ۴۵۵) ابودلف شیپانی- که قطران بین سالهای ۴۲۰ تا ۴۳۰ او را می ستوده است- و دستور وی، با ذکر نام فردوسی و شاهنامه از اسدی توسی می خواهند که منظومه ای به شیوه کار همشهری خویش بسراید و حاصل این تشویق و حمایت، گرشاسب نامه است<sup>۱۰</sup> که خود این موضوع به تنهایی دامنه نفوذ حماسه ملی ایران و گرایش بدان را در شمال غرب ایران می نمایاند. پس دیوان

قطران نه تنها نخستین سند ادبی پیوند آذربایجان و شاهنامه است بلکه گسترش روایات حماسی- اساطیری ایران در مناطق پیرامونی مانند: گنجه، نخجوان، و اران را نیز- به همان دلیل اطلاع مخاطبان یعنی فرمانروایان این نواحی از آن داستانها- به خوبی باز می‌تاباند. با رویکرد به رواج فرهنگ شاهنامگی در آذربایجان و اطراف آن که به احتمال فراوان غیر از اثر فردوسی، از راه منابع و متون دیگر هم (مانند: شاهنامه های منظوم و منثور پیش از فردوسی و... ) صورت گرفته بوده است، این گمان که شاید قطران در کنار شاهنامه فردوسی از مآخذ دیگر نیز استفاده کرده باشد، بر خطا نخواهد بود همچنان که خود وی در قصیده ای، داستان هفت خان اسفندیار و گشودن روپین دژ را به کتاب «هزار افسان» ارجاع داده است:

هزاره صفت هفت خوان [خان] و روپین دژ فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان  
(ص ۳۱۲)

هزار افسان به استناد الفهرست ابن ندیم (← ابن ندیم ۱۳۸۱: ۵۴۰) و مروج الذهب مسعودی (← تفضلی ۱۳۷۶: ۲۹۷ و ۲۹۸) نام کتابی بوده است درباره شهریار همسر کش و شهرزاد و در واقع همان متنی ست که هسته و ساختار اصلی هزار و یک شب را تشکیل می‌دهد. از این جهت «هزار افسان» مذکور در شعر قطران که شامل داستان هفت خان اسفندیار هم بوده است، هیچ ارتباطی با مجموعه یاد شده ندارد. غیر از الفهرست و مروج الذهب، در مقدمه به تعبیر مرحوم علامه قزوینی، اوسط شاهنامه- که در بعضی از دستنویسهای شاهنامه به دنبال مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است- «هزار افسانه» نام کتاب کاراسی، شاهنامه خوان محمود غزنوی ست: «و کاراسی شاعر که هزار افسانه تصنیف اوست، خدمت او [محمود] کردی و ندیم او بودی.» (ریاحی ۱۳۷۲: ۱۹۴)، دکتر ریاحی در این باره نوشته اند: «شاید بتوان حدس زد که کاراسی ندیم کتابی به این نام داشته و هنگام تحریر مقدمه هنوز در دست بود، در حالی که در منابع متأخر موجود نام و نشانی از آن نیست» (همان، ۱۹۰). بر این اساس درباره «هزار افسان» مورد اشاره قطران، چاره ای جز طرح چند گمان و احتمال نیست، نخست این که: شاید مراد قطران، همان تصنیف کاراسی- به شرط اعتبار مطلب مقدمه شاهنامه- است که چه بسا به سبب شاهنامه خوان بودن مصنف، روایت هفت خان اسفندیار نیز در آن بوده است. یا این که قطران به ضرورت قافیه و با توجه به این که در بیت بعد، این داستان (هفت خان) را شگفت انگیز و باور نکردنی می‌داند،<sup>۱۱</sup> ترکیب «هزار افسان» را خود ساخته- یا به تأثیر از نام کتابی که بنیاد هزار و یک شب است به کار گرفته - تا بر جنبه افسانه ای بودن هفت خان اسفندیار

بیشتر تأکید کند. احتمال سوم این است که وی این تعبیر را برای شاهنامه فردوسی استعمال کرده است، حال یا از روی اشتباه (← محجوب: ۲۳۳) یا به منظور دروغین نمودن درونمایه و داستانهای آن در برابر کارهای واقعی ممدوح و یا به معنای کلی افسانه ها و روایات باستانی و پهلوانی بدون در نظر داشتن روابط دقیق واژه ها (در ترکیب) یا بار تعریض آمیز و منفی.<sup>۱۲</sup> قطران در جای دیگری نیز این ترکیب را در ارتباط با بلبل به کار گرفته است که باز تصریح لازم را ندارد و دقیقاً معلوم نیست که منظور او نام کتابی ویژه است یا معنایی به سان مثلاً: «نغمه های گوناگون و دلفریب».

سمن لؤلؤ نما بنده، سرشک از گل گرا بنده به باغ اندر سرا بنده هزار آوا هزار افسان

(ص ۳۰۸)

با پذیرش توجه قطران به شاهنامه فردوسی و احتمال بهره مندی او از متون حماسی-اساطیری دیگر، نکته بسیار مهم و شایان بحث این است که چگونه و از چه راههایی اثر فردوسی و سایر منابع احتمالی در آن مدت زمان تقریباً کوتاه و با دشواریهای نسخه نویسی و انتقال آثار، مسافت بسیار دور خراسان تا آذربایجان را در نوردیده و در تبریز به دست قطران رسیده است؟ بر پایه رویدادهای تاریخی، اصلی ترین عامل ارتباط مردم خراسان و آذربایجان در آن روزگار پیروزیهای سلجوقیان و گسترش محدوده فرمانروایی آنها از خراسان به عراق و آذربایجان است که پیوندهای فرهنگی-اجتماعی و تأثیر و تأثرات میان مردمان این نواحی را موجب می شود (← بهار ۱۳۷۵: ۶۵ و ۶۶، زرین کوب ۱۳۷۵: ۲۶۶) پیش از این، به دلیل وجود حکومتهای مستقل کوچک و بزرگ در سرزمینهای مختلف ایران، ارتباطات محدودتر بوده (← خلیل شروانی ۱۳۷۵: ۱۸ (مقدمه)) و از هنگام درگذشت مسعود غزنوی (۴۳۲ ه. ق.) تا تثبیت رسمی سلجوقیان نیز دوران آشفتگی و فترت در ایران حاکم بوده است اما قطران در همین اوضاع نامنسجم و پیش از آن که سلاجقه قدرت واحدی را ایجاد کنند با شاهنامه فردوسی آشنا شده و این موضوع را نمی توان با تبعات پیشروی و استقرار سلسله سلجوقیان مرتبط دانست. بر این اساس و با عنایت بدین که تاریخ آذربایجان از سال (۳۷۰ ه. ق.) یعنی زمان تقریبی آغاز سرایش شاهنامه در توس تا سال (۴۲۰ ه. ق.) - که محتملاً قطران قبل از آن شاهنامه را در اختیار گرفته است<sup>۱۳</sup> - در تاریکی و ابهام است (← کسروی ۱۳۷۷: ۱۱۵، ۱۱۶ و ۱۴۴، مادلونگ ۱۳۷۲: ۲۰۵) چاره ای جز دست یازی به احتمالات نیست، از آن جمله این که: چه بسا در آشفتگیهای آن سالها و حتی شاید قبل از آن، افرادی از خراسان به آذربایجان مهاجرت کرده یا گریخته و مثلاً نسخه ای از شاهنامه را نیز با خود آورده باشند. در تأیید این موضوع، دست کم یک نمونه

در خور اعتماد و توجه موجود است و آن کوچ اسدی توسی ست از خراسان به آذربایجان که معمولاً در حدود سال (۴۴۷ ه. ق.) تصور می شود ولی دکتر خالقی مطلق به سبب نزدیکی بسیار اسدی به وزیر ابودلف در نخجوان و سالهای درازی که برای بدید آمدن چنین تقریبی - که شاعر و وزیر، بزم خصوصی باده گساری بر پا کنند - لازم است و نیز سکوت نظامی عروضی (چهار مقاله) و عوفی (باب الالباب) درباره سخنوری مانند اسدی، معتقدند که وی سالها پیش از (۴۴۷ ه. ق.) و حتی در آغاز جوانی و قبل از اشتهار، خراسان را برای یافتن ممدوح به سوی آذربایجان و شمال غرب ایران ترک کرده است (← هرن ۱۳۵۶: سی و نه (یادداشت مترجم 1987: 699 Khaleghi Motlag)) لذا بعید نیست که او آگاهیها و شاید اسناد میراث ادب حماسی ایران (مانند دستنویسی از شاهنامه) را با خود بدان مناطق برده و در گسترش فرهنگ شاهنامگی مؤثر بوده باشد به گونه ای که چندین سال بعد (۴۵۵ ه. ق.) مهتران نخجوان، آشکارا از فردوسی و شاهنامه و منظومه های پهلوانی سخن می گویند. در این بیت قطران که بیشتر هم ذکر شد:

هزار بار صفت هفت خان و رویین دژ فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان

(ص ۳۱۲)

اگر «شنیدم» بر پایه حقیقتی استوار باشد، می توان گفت که خواندن داستانهای پهلوانی و ملی یا همان «شاهنامه خوانی» بدان هنگام در آذربایجان و سرزمینهای شمال غرب ایران متداول بوده و ممکن است که یکی از راههای انتقال و نشر شاهنامه و داستانها و کسان آن در این بخش از ایران همین شاهنامه خوانان بوده باشند. شاهنامه خوانی در معنای عام - و نه صرفاً شاهنامه فردوسی - از همان عصر محمود غزنوی رایج بوده و کاراسی نام یا لقب معروف ترین شاهنامه خوانی ست که از آن دوران به ما رسیده و گویا اصطلاح «شهنامه خوان» نخستین بار در ادب پارسی در شعر فرخی آمده است (← لسان ۱۳۵۷: ۴۱۸-۴۲۰). جالب این که به گفته فردوسی در دیباجة شاهنامه، مدتی متن مشهور شاهنامه ابومنصوری نیز در جمع خوانده می شده است،<sup>۱۱</sup> ناصر خسرو در سفرنامه روایت می کند که در سال (۴۳۸ ه. ق.) با قطران در تبریز دیدار کرده و قطران: «دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید.» (ناصر خسرو ۱۳۷۳: ۹). این نکته نشان می دهد که قطران، پیش از سال (۴۳۸ ه. ق.) با دیوان دو تن از شاعران دیگر خراسان، دقیقی توسی و منجیک ترمذی، که تقریباً هم روزگار فردوسی بوده اند، آشنا و مأنوس بوده است و خود همین موضوع نیز مانند چگونگی رسیدن شاهنامه به آذربایجان قابل تأمل است. مرحوم استاد ملک الشعراء بهار انتقال این دیوانها را نتیجه سرزمین گشاییهای



طغرل و آلب ارسلان سلجوقی و ارتباط خراسانیان و آذربایجانیان می دانند (← بهار ۱۳۷۵: ۶۵ و ۶۶) و روانشاد دکتر سجادی هم احتمال داده اند، این زمان، در فاصله سالهای (۴۲۰ تا ۴۳۰ ه.ق.) باشد (← سجادی ۱۳۵۷: ۷۳). اما مسأله دسترسی قطران به دیوان دقیقی و منجیک - و حتی فرخی که به دلیل شباهت سبک قطران به اشعار او، احتمالاً دیوان وی را نیز در دست داشته است - با شاهنامه دو تفاوت مهم دارد، نخست این که دیوان آن شاعران - و به گمان بسیار از آن منجیک که تا امروز باقی نمانده است - در مقایسه با شاهنامه بسیار کم حجم است و طبعاً استنساخ و جا به جایی آنها آسانتر بوده، دو دیگر و مهمتر: موضوع مخالفت با شاهنامه و سیاست تعافل و سکوت درباره آن در مقطع زمانی مورد بحث است که کتابت و انتقالش را محدود می کرده در صورتی که اشعار منجیک و دقیقی و فرخی چنین منع و محدودیتی نداشته اند، از این روی شاید به رغم بی توجهی زمامداران و درباریان و نیز متون رسمی ادبی و تاریخی به شاهنامه، وارثان و حافظان اصلی حماسه ملی ایران یعنی مردم، علاوه بر خواندن و نگهداشتن دستنویسهای از شاهنامه در خانه، چه بسا در تکثیر و توزیع آن نیز می کوشیدند و به پایمردی آنها بوده است که شاهنامه ای به تبریز و نزد قطران رسیده است. با وجود همه این گمانها که برخاسته از عدم اشارات روشنگر در منابع مربوط به آن عصر و ابهام آمیز بودن تاریخ آذربایجان (از ۳۷۰-۴۳۰ ه.ق.) و آگاهیهای بسیار اندک از دو دهه آغازین سرگذشت قطران است، در این که قطران با شاهنامه فردوسی و به طور کلی فرهنگ شاهنامگی، آشنایی دقیق و گسترده ای داشته است، به سختی می توان تردید کرد که در این جا برای تأیید و آگاهی بیشتر، باز شواهد دیگری از اشارات و تلمیحات او آورده می شود:

بیوراسپ:

ابر تاریک اندر آمد چون روان بیوراسپ      باغ و بستان را چوری و رای افریدون کند  
(ص ۸۲)

فرجام کار جمشید:

نیکخواهان تورا باد از جهان انجام نوح      بد سگالان تورا باد از جهان انجام جم  
(ص ۲۳۷)

در شاهنامه، جمشید پس از صد سال زندگی نهانی، به دست ضحاک گرفتار و با آره دونیم می شود.<sup>۱۵</sup>

تقسیم کردن فریدون جهان را میان پسران:

همچو افریدون بگیرد ملک عالم سر به سر      وانگهی تدبیر ملک خیل فرزندان کند

(ص ۸۷)

وفاداری ایرج:

وفای ایرج و فرهنگ سلم و فرّ افریدون      زبان زال و سهم سام و دست رستم دستان  
این ترکیب «وفای ایرج» اشاره دارد به برخورد نیک و فروتنانه ایرج با برادران بدسگال  
خوبش در شاهنامه:<sup>۱۶</sup>

سام، نریمان و گرشاسپ:

سوارشان همه هر یک چو سام بن گرشاسف      پیاده شان همه هر یک چو رستم دستان  
به مردی نیست کم از پور دستان      سیاست را بود پور نریمان  
(ص ۳۲۹)      (ص ۳۸۸)

سپید مویی زال:

زال زر اندر ازل زلزال شمشیر تو دید      در ازل شد خنگسار از هول آن زلزال، زال  
(ص ۴۳۸)

کشواد و گودرز:

گرچه از گودرز و گشوات گهر، یک موی      بهتر از هفتاد گودرز و ز گشواد آفرید  
کشواد پدر گودرز است و نام وی و فرزندش از تلمیحات بسیار نادر در ادب پارسی ست.  
نوذر:

دوری ز بند و دستان، با رای و هوش دستان      با زور پور دستان، با فرّ و یال نوذر  
(ص ۴۷۹)

نام این پادشاه نیز در ادب پارسی، سخت اندک آمده است.

توس:

ای میر به جنگ کافران رفتی      با میر به سان طوس بن نوذر  
(ص ۴۸۲)

این نام هم از اشارات کم کاربرد است.

پور پشنگ:

دوستان را از اب بد [ابد؟] پابنده چون پور ملک      صاعقه بر دشمنان بارنده چون پور پشنگ  
(ص ۱۹۶)

ای به هنگام سخا کردن چون پور قباد وی به هنگام سخن گفتن چون پور پشن  
(ص ۲۸۹)  
پدر افراسیاب در شاهنامه، پشنگ نام دارد و احتمالاً «پشن» در شاهد دوم، صورت مخفف  
آن است (← رستگار فسائی ۱۳۷۹: ۳۵۰).  
تهمتن:

گر بدیدی تهمتن یک حمله توروز رزم پیش تو هرگز نبردی نام مردی تهمتن  
(ص ۳۱۶)  
رستم و نبرد مازندران:

نکرد رستم دستان ز بهر کی کاووس به روز قهر مازندران نبرد چنین  
(ص ۳۳۸)  
رستم و سهراب:

امیر جستان گیتی گشا چو کاووس است ابوالمعالی، رستم، مخالفان سهراب  
(ص ۳۷)  
رستم و گنگ:

بدین زودی ظفر کاو یافت بر محکم دژی چونین نه رستم بر گنگ و نه حیدر یافت بر خیبر  
(ص ۱۲۹)  
این اشاره محتملاً ناظر است بر حضور رستم در نبردی که کیخسرو، گنگ دژ را که  
افراسیاب در آن پناه گرفته است، می گشاید. در شاهنامه چند بار از رستم در این جنگ  
نام رفته است، برای نمونه:

به رستم بفرمود تا همجو کوه بیامد به یک سوی دز با گروه  
(فردوسی ۱۳۷۳: ۱۲۸۱/۲۵۲)  
بدانگه کجا رزمشان شد درشت دو تن رستم آورد از ایشان به مشت  
(فردوسی ۱۳۷۳: ۱۳۴۰/۲۵۶)

رخش:

نکردی رخس را رستم خطر گر سیر او دیدی نه مرشبدیز را پرویز و نه شبرنگ را نعمان  
(ص ۳۲۴)  
آسمان پیمایی کاووس:

نه کاووس از فروز جستن ز چرخ افتاد بر ساحل نه نمرود از فروز جستن ز ابر افتاد بر صحرا  
(ص ۳)

چهره سیاوش:

اگر داد و نشاط وجود چون بهرام دادی تو به دیدار سیاوشی و فرقیبادی تو  
(ص ۴۹۹)

زیبایی چهره سیاوش موضوعی ست که در شاهنامه بارها آمده است.<sup>۱۷</sup>  
پیران:

نپاید با تو بر جایی کس از توران و از ایران که هم پیران تورانی و هم جاماسب ایرانی  
(ص ۳۵۹)

گیو:

همه به تیغ جو گیوو به نیژه چون بیژن همه به حمله چورستم به حبله چون دستان  
(ص ۳۴۰)

نام این پهلوان هم بسیار کم در نظم و نثر پس از شاهنامه دیده می شود.  
بیژن و منیژه:

گرچه از چه کشید بیژن را رستم از دست تور دختر تور  
(ص ۱۴۸)

کیخسرو و افراسیاب:

همچون افراسیاب کهن بود و جان بداد بر شهریار پور سیاوش به نارنو  
(ص ۴۹۸)

گشتاسب:

ز کفت زروسیم ارزان ز توقارون هنروزان فلک بر جای تورزان چو گشتاسب بر برزین  
(ص ۲۸۳)

اسفندیار رویین تن:

رویین سفندیار نکردی به جنگ رای گر روز جنگ، تیغ تو دیدی سفندیار  
(ص ۱۳۶)

اسکندر و قیدافه:

نه دختری بر تخت ملک چهر آراست که بر بساطش بوسید گوهر اسکندر  
(ص ۴۸۰)

شاید این بیت درباره آن بخش از داستان اسکندر در شاهنامه باشد که وی به هیأت قاصدان به درگاه قیدافه، زن - پادشاه اندلس، می رود و:

بر مهتر آمد زمین داد بوس چنان چون بود مردم چا پلوس

(فردوسی ۱۳۷۴: ۷/۵۰/۷۹۲)

جالب است که زمین بوسی کهترانه دقیقاً در بیت قطران نیز آمده است. قطران در چیستانی در قالب رباعی به «جنگ هفت خان» اشاره کرده است اما به درستی معلوم نیست که مراد وی نبرد رستم است یا اسفندیار:

آن بت که بهین لفظ بود دشنامش از حسن لطافت است هفت اندامش  
آن بد که نموده بنده را با دامش بنمود به جنگ هفت خوان [خان] هم نامش  
(ص ۵۳۲)

در دیوان قطران یک بار نیز از «جام جم» یاد شده که گویا پس از ترکیب «ساغر جم» در قصیده ای از منجیک ترمذی،<sup>۱۸</sup> کهترین منبعی است که به انتساب «جام» به جمشید اشاره کرده و بی گمان مأخذی غیر از شاهنامه فردوسی داشته، چون در شاهنامه «جام» جهان نما از آن کیخسرو است (← فردوسی ۱۳۷۱: ۳۴۴/۵۴۴ و ۵۴۵) و همین نکته به خوبی ثابت می کند که قطران در تلمیحات حماسی - اساطیری خویش از منابع دیگر هم سود جسته است:

ایا به جام جم و سهم سام و زهره زال ایا به چهر منوچهر و فر افریدون  
(ص ۲۸۰)

قطران، افزون بر نمونه هایی که ذکر شد به این شخصیتها و مضامین شاهنامه ای نیز تلمیح داشته است: آرش کمانگیر، داستانها و موضوعات دیگر مربوط به اسکندر، بهمن، جاماسپ، جمشید (مضامین گوناگون)، تور، سلم، ضحاک، درفش کاویان، دستان (لقب زال)، چند موضوع دیگر مربوط به فریدون، منوچهر، کیقباد، هوشنگ و ببر بیان (در معنای جانور درنده که در شاهنامه هم به کار رفته است). پرسامدترین شخصیتهای شاهنامه ای در دیوان قطران به ترتیب فریدون و رستم است، دو شخصیتی که در شاهنامه جایگاه ویژه ای دارند و نظر به اهمیت خاص آنها در حماسه ملی ایران، احتمالاً جلوه درخشانان در آثار ادب ایران زیر تأثیر شاهنامه است. فریدون یکی از نمونه های شهریار آرمانی و رستم نیز جهان پهلوان بی همال فرهنگ و ادب ایران که نامداری و اعتبارش را مدیون فردوسی است.

قطران شاعری مدیحه سراسر است و در مداخل ادب پارسی غالباً سنت بر این است که شخصیتها و عناصر شاهنامه ای را برای مقایسه ممدوح با آنها و بیشتر ترجیح وی بر این کسان و عناصر به کار می گیرند و این البته رسمی است که در ستایش سروده های پیش از نظم شاهنامه فردوسی نیز دیده می شود. طبعاً قطران هم در اشعار خویش از این شیوه پیروی کرده اما مواردی که ممدوح را به شخصیتهای شاهنامه ای تشبیه کرده بسیار بیشتر از برتری

دادنهای مبالغه آمیز است (← شعیفی کدکنی ۱۳۷۸: ۵۴۳ و ۵۴۴، مولایی ۱۳۷۹: ۱۴۵) برای نمونه:

تو چون جمشید دانا یی چو افریدون توانایی به دانش همچو بهرامی به مردی همچو زال زرد  
(ص ۱۳۰)

به فر و فال فریدونی و سیاست سام به مهر و چهر منوچهری و جلالت جم  
(ص ۲۳۲)

و در این بیت طبق باورهای تناسخی، ممدوح «امیر شمس الدین» را خود فریدون می داند:  
دهد خواهندگان را هدیه پاسخ فریدون آمد از کیش تناسخ  
(ص ۴۵۱)

آن جا هم که ممدوح را بر کسان شاهنامه ای برتری می دهد، ترجیحاتش عموماً معتدل و احترام آمیز است:

رویین سفندیار نکردی به جنگ رای گر روز جنگ تیغ تو دیدی سفندیار  
(ص ۱۳۶)

نه چونین سور افریدون و جم کرد نه چونین سور سام و روستم کرد  
(ص ۴۴۹)

گر روستم نیی چه زیان روزگار را بر دشمنان ستم بتر از روستم کنی  
(ص ۵۱۷)

این درحالی ست که مدیحه سرا یان خراسان مانند شاعران دربار غزنوی و سلجوقی بیشتر جانب ترجیحات چا پلوسانه و گاه خوار داشت شخصیت‌های شاهنامه ای را گرفته اند که یکی از مهمترین نمونه های آن در همان حدود عصر قطران، قصیده ای ست از معزی نیشابوری که به چند بیت آن اشاره می شود:

گفت فردوسی به شهنامه درون چونان که خواست قصه های پر عجایب فتحهای پر عبر  
... من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر  
... گرچه او از روستم گفته ست بسیاری دروغ گفته ما راست است از پادشاه نامور  
(امیر معزی ۱۳۱۸: ۲۶۸)

شاید یکی از علل اصلی این تفاوت در چگونگی به کارگیری کسان شاهنامه ای، تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی بر سخنوران باشد، در خراسان، محیط آلوده سیاست مخالفت با شاهنامه بوده و اداره امور نیز در دست فرمانروایان ترک نژاد بوده است و شاعران مداح هم که در پی رعایت مصالح، پسندها و دل بستگیهای ممدوح در شعر بوده اند، بیشتر به سوی

ترجیح و بعضاً تحقیر می گراییده اند، در صورتی که آذربایجان و سرزمینهای پیرامون آن از محدوده جغرافیایی شاهنامه ستیزی بسیار دور بوده و مخاطبان قصاید قطران نیز هم با فرهنگ شاهنامه‌گی آشنا بوده اند و هم به رغم نژاد انیرانی برخی از آنها،<sup>۱۱</sup> در طول سالیان دراز در فضای فرهنگ ایرانی پرورده و بالیده بوده اند و همین، شاید در نوع نگرش آنها به عناصر شکوهمند و سزاوار احترام این فرهنگ و ادب و به تبع آن، اشعار ستایندگانشان بی تأثیر نبوده است. درباره ارتباط شرایط فکری محیط زندگی - خصوصاً ممدوحان و درباری که شاعر بدان وابسته است - با شیوه برخورد وی با شخصیت‌های شاهنامه ای، می توان نمونه های دیگری نیز از زمان زندگی قطران ذکر کرد. از آن جمله: ازرقی هروی، سخنسرای معاصر قطران چون در بارگاه سلجوقیان بوده، به سان معزی ممدوح را بسیار بیشتر، برتر از کسان حماسی - اساطیری دانسته است (← مولایی ۱۳۷۹: ۱۴۴) اما مسعود سعد، دیگر شاعر تقریباً هم روزگار قطران، به سبب وابستگی به غزنویان هندوستان - که ظاهراً شاهنامه را با احترام و عنایتی افزونتر از نیاکان خویش می نگرستند<sup>۱۲</sup> - ممدوح را اغلب به پادشاهان و پهلوانان شاهنامه تشبیه کرده و اعتدال را در این زمینه به کار بسته است چون به هر روی: «برداشت و طرز تلقی شاعران از اسطوره ها ... از نظر تاریخی به جو سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد» (شفیعی کدکنی ۱۳۷۸: ۳۴۲).

نکته مهم دیگر این است که قطران به اشاره خویش از «دهقانان» بوده است:

یکی دهقان بدم شاه شدم شاعر زندانی  
مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی  
(ص ۴۰۱)

در این جا اگر «دهقان» را به مفهوم اصطلاحی آن در سده های چهار و پنج هجری بدانیم (← Tafazzoli 1994)<sup>۱۳</sup> و فرض کنیم که قطران نیز در آذربایجان همچون دهاقین خراسان - که فردوسی نیز از آنان بوده است - با داستانهای ملی و پهلوانی آشنا و بدانها علاقه مند بوده است، می توان موضوع تأثیر اندیشه و علایق دهقانی وی را در گرایشش به شاهنامه فردوسی و استفاده معتدل و محترم از کسان و داستانهای آن مطرح کرد. در آغاز یکی از دستنویسهای لغت فرس، از زبان اسدی توسی از فرهنگی که قطران تألیف کرده بود، سخن رفته است: «... و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغتها بیشتر معروف بودند» (اسدی توسی ۱۳۶۵: ۴) حاجی خلیفه هم در کشف الظنون از آن با نام «تفاسیر فی لغة الفرس» یاد کرده است (← فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۹۷، صفا ۱۳۷۳: ۴۲۲) در کتابخانه مدرسه سپهسالار تک نسخه ای از یک فرهنگ فارسی موجود است که به قطران نسبت داده شده و کمتر صفحه ای از آن است که در شاهد واژگان، بیتی از فردوسی نیاورده باشد، به احتمال

قریب به یقین این فرهنگ از قطران تبریزی شاعر نیست و بین سالهای (۵-۷۴۴ ه.ق.) تا (۹۳۳ ه.ق.) تألیف شده است (← فرهنگ فارسی ۱۳۸۰: ۱۴). اما به استناد انس و آشنایی قطران با شاهنامه، به گمان بسیار در آن فرهنگی که تألیفش به وی نسبت داده شده و تا امروز نشانی از آن به دست نیامده، شواهدی از شاهنامه فردوسی بوده است و این تصور مبتنی بر قیاس و قرینه را نیز می توان سند احتمالی دیگری از ارتباط محیط فرهنگی - ادبی آذربایجان با شاهنامه دانست. با این توضیح که چون قطران به نوشته ناصر خسرو، در شعر دقیقی و منجیک با دشواریهایی روبه رو بوده و آنها را از ناصر خسرو پرسیده است، پس می توان حدس زد که شاید در خواندن شاهنامه هم به مشکلاتی از این نوع در برخی واژگان و تعبیرات برخورد کرده است.<sup>۲۲</sup>

دانشگاه اورمی، اورمی، آذربایجان غربی

یادداشتها:

- ۱- گر مرا در شعر گویان جهان رشک آمدی  
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی  
(قطران ۱۳۶۲: ۴۲۹)
  - ۲- خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم  
گرچه ایزد جان من در شادی آباد آفرید  
(قطران ۱۳۶۲: ۶۶)
  - ۳- ارتباط آذربایجان و شاهنامه به دیرسالی داستانهای اثر فردوسی و منابع آن است و بحث جایگاه آذربایجان در شاهنامه موضوعی ست در خور مقاله ای مستقل. آن چه در این یادداشت بررسی می شود، نخستین متن ادبی به جای مانده از این ناحیه است که از حماسه ملی ایران تأثیراتی پذیرفته است.
  - ۴- این نکته را باید افزود که در میان شاهنامه پژوهان، دکتر محمود امیدسالار موضوع توطئه سکوت درباره شاهنامه در حوزه ادبی خراسان را نمی پذیرند (← Omidisalar, ۱۳۸۱: p.120).
  - ۵- دکتر ریاحی ارتباط تلمیح به این داستان با بهره گیری مستقیم شاعر از شاهنامه فردوسی را در بررسی شعر حافظ مطرح کرده اند. (← ریاحی ۱۳۷۴: ۱۹۳).
  - ۶- برای نمونه از شاهنامه:
- |   |  |
|---|--|
| <p>دروود فریبدون فرسخ دهم<br/>(فردوسی ۱۳۶۸: ۷۲/۹۳)</p> <p>سوی سسرو کشر نهادند روی<br/>(فردوسی ۱۳۷۵: ۸۲/۸۴ و ۸۳)</p> <p>به روم و به چین و به جادوستان<br/>(فردوسی ۱۳۷۵: ۳۲۴/۳۹۳)</p> | <p>همه نامداران به فرمان اوی<br/>پرستشکده گشت از آن سان به پشت</p> <p>پدید است نسامت به هندوستان</p> |
|---|--|
- ۷- این تعبیر را نگارنده بطور شفاهی از دکتر شفیعی کدکنی شنیده و استفاده کرده است.
  - ۸- به گزارش اسدی توسی، وزیر ابودلف و برادر وزیر، در مجلس بزمی پس از تعظیم فردوسی و شاهنامه، بدو



می گویند:

تو هم شهری او را هم پیشه ای هم اندر سخن چابک اندیشه ای  
 بدان همره از نامه تاسکانت به شمر آرخرم یکی داستان  
 (اسدی توسی ۱۳۱۷: ۱۴/۲۰ و ۲۱)

و ابودلف نیز پیام می فرستد که:

اگر زان که فردوسی این را نگفت تو با گفته خویش گردانش جفت  
 (همان: ۲۱/۳۳)

۱۱- نه عقل کسرد باور از شگفتی این نه رای دید همی در خور از عجیبی آن  
 (ص ۳۱۲)

۱۲- یکی از پژوهشگران معتقد است که قطران داستان رویین دژ را به طور شفاهی شنیده و برای «خالی نبودن  
 عریضه» آن را به هزار افسان (یعنی هزار و یک شب) مستند کرده است (← شمیسا ۱۳۷۸: ۱۵).

۱۳- این که نگارنده بر آشنایی قطران پیش از سال (۴۲۰ ه.ق.) تأکید می کند، بر دو قرینه استوار است، اول:  
 قصیده ای که وی در ستایش ابوالحسن لشکری سروده و در بیتی از آن دقیقاً از بیت فردوسی در رسم و سهراب متأثر شده  
 است و چون قطران بین سالهای (۴۲۰ تا ۴۳۰) در دربار او بوده، پس پیش از این ایام شاهنامه را در دست داشته است،  
 دوم این که آغاز شاعری قطران از حدود (۴۲۰) به بعد است و بدیهی ست که وی قبل از این تاریخ در مایه اندوزی و  
 کسب آگاهی می کوشیده است تا سپس با آمادگی کامل در تبریز و سرزمینهای پیرامون آذربایجان در جستجوی مدح  
 برآید و آنها را با قصاید مبتنی بر این اندوخته ها از جمله به کارگیری کسان و داستانهای شاهنامه ای بستاند.

۱۴- چُن از دفتر این داستانها بسی همی خواند خواننده بر هر کسی  
 (فردوسی ۱۳۶۸: ۱۳/۱۲۶)

۱۵- به آره ش سراسر به دونیم کرد جهان را از او پاک پر بیم کرد  
 (فردوسی ۱۳۶۸: ۵۲/۱۸۶)

۱۶- مرا با شما نیست جنگ و نبرد دلت خود نباید به من رنجه کرد  
 زمانه نخواهم از آزارت زان و گوردور منانم ز دیدارت زان  
 جز از کبتری نیست آیین من مباد آرزو گردنکشی دین من  
 (فردوسی ۱۳۶۸: ۱۲۰/۴۹۰-۴۹۲)

۱۷- برای نمونه:

تورا پاک یزدان چنان آفرید که مهر آورد بر تو هرکت بدید  
 (فردوسی ۱۳۶۹: ۲۱۳/۱۴۷)

نگویی مرا تانزاد تو چیست که بر چهر تو فر چهر پرست  
 (فردوسی ۱۳۶۹: ۲۲۰/۲۵۷)

۱۸- من نه خاقانم کز کاسه نغفور خورم من کجا حوصله ساغر جمشید کجا  
 (مدبری ۱۳۷۰: ۲۱۹)

۱۹- برای نمونه ابومنصور و هودان، در اصل از تبار روآدیان بود که از مهاجران عرب بودند و نیای آنها، روآد بن

منی الازدی، در دوره خلافت ابو جعفر منصور عباسی به حکومت تبریز رسیده بود، امیر ابودلف نیز به استناد گرشاسب نامه اسدی گویا از نژاد عرب و شیبتانی بوده است (← کسروی ۱۳۷۷: ۱۳۳، ۱۵۲ و ۱۹۲، صفا ۱۳۷۳: ۴۴، فروزانفر ۱۳۶۹: ۴۵۴).

۲۰- از قرائن این التفات و علاقه، یکی این است که به گفته مسعود سعد، خواجه بونصر پارسی، از سپهسالاران غزنویان هند، در مجلس شاه:

طیبتی طرفه در میان افگند بیت شهنامه در زبان افگند

(مسعود سعد ۱۳۶۴: ۷۶۲)

و اگر قول عوفی معتبر باشد، مسعود سعد، گزیده ای از شاهنامه را همان جا تدوین کرده است (← عوفی ۱۳۶۱: ۵۲۰).  
۲۱- برای ترجمه فارسی این مقاله، رک: تفضلی، احمد: «دهقان»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، شماره ۹، بهار ۱۳۷۶، صص ۱۴۸-۱۵۵.

۲۲- دکتر جلال منینی در یک پژوهش جالب، گروهی از واژگانی را که احتمالاً در نظر شاعران آذربایجان واران آن دوران، دشواری نموده است، با استفاده از لغت فرس اسدی، مشخص کرده اند. رک: دقیقی، زبان دری و لهجه آذری، زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری: یرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار (۱۳۷۱)، ج ۲، صص ۴۰۵-۴۱۸.

### منابع:

ابن ندیم، (۱۳۸۱)، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها.

اسدی توسی، (۱۳۱۷)، گرشاسب نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، کتابفروشی بروخیم.

اسدی توسی، (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیه: فتح الله مجتبیایی - علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات خوارزمی.

الطبری، ابو جعفر محمد بن جریر: تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، ج ۷، بی تا.

امید سالار، محمود، (۱۳۸۱ الف). «مسعود سعد سلمان و شاهنامه فردوسی»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۱ ب). «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی». جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، همان.

امیر معزی، (۱۳۱۸)، دیوان، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیة.

انصاف پور، غلامرضا، (۱۳۷۷)، تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان، تهران، انتشارات فکر روز.

بهار، محمد تقی. (۱۳۷۵). سبک شناسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ج ۲، چاپ هشتم.

تفضلی، احمد، (۱۳۷۶)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران، انتشارات سخن.

حاکمی، اسماعیل، (۱۳۷۳). «سرو کاشمر در شعر و ادب فارسی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۰۲-۱۰۳، پائیز و زمستان.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱)، «نگاهی به هزار بیت دقیقی»، سخنهای دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار.

- خلیل شروانی، جمال. (۱۳۷۵)، نزهة المجالس، تصحیح و تحقیق: دکتر محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹) فرهنگ نامهای شاهنامه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۶۷). «ملاحظات درباره زبان کهن آذربایجان». نامواره دکتر محمود افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۴.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). سرچشمه های فردوسی شناسی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). فردوسی، تهران، طرح نو.
- زین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). با کاروان حله، تهران، انتشارات علمی، چاپ نهم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). از گذشته ادبی ایران، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
- سجادی، ضیاءالدین. (۱۳۵۷). «بشی درباره شعر قطران تبریزی» مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربایجان، ج ۳.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸)، صور خیال در شعر فارسی، تهران، انتشارات آگه، چاپ هفتم.
- شیمسا، سیروس. (۱۳۷۸)، فرهنگ تلمیحات، تهران، انتشارات فردوس، چاپ ششم.
- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۷۵). فرهنگ حماسی - اساطیری ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس و مجید، چاپ سیزدهم، ج ۲.
- عوفی، محمد. (۱۳۶۱). لباب الالباب (از روی چاپ پروفیسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی و نخبه تحقیقات استاد سعید نفیسی)، به قلم: محمد عباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی.
- فردوسی. (۱۳۶۸)، شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات روزبهان، دفتر یکم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلوتکا پرسیکا، دفتر دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر سوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر چهارم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۵). شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر پنجم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی همراه با خمسة نظامی. با مقدمه دکتر فتح الله مجتبیای، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۹)، سخن و سخنوران، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- فهرنگ فارسی مدرسه سپهسالار منسوب به قطران، (۱۳۸۰). تصحیح دکتر علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات سخن.
- فقیه، جمال الدین، (۱۳۴۶). آذربایجان و نهضت ادبی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

- قطران تبریزی. (۱۳۶۲). دیوان (از روی نسخهٔ مرحوم محمد نخجوانی)، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- کسروی، احمد. (۱۳۵۶). «قطران شاعر آذربایجان»، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکا، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، چاپ دوم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). شهریاران گمنام، تهران، نشر جامی، چاپ ششم.
- لسان، حسین. (۱۳۵۷). «شاهنامه خوانی»، مجموعهٔ سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربایجان، ج ۳.
- مادلونگ، و. (۱۳۷۲). «سلسله های کوچک شمال ایران»، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج) گردآورنده: ر.ن. فرای، مترجم: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۴، چاپ دوم.
- محبوب، محمد جعفر: سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوسی و جامی، بی تا.
- مدبری، محمود. (۱۳۷۰). شرح و احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرونهای ۳ و ۴ و ۵. تهران، انتشارات یانوس.
- مرزآبادی، غلامحسین. (۱۳۵۳). سابقهٔ زبان دری در آذربایجان، چهرهٔ آذربایگان در آینهٔ تاریخ ایران. تبریز، انتشارات دانشگاه آذربایجان.
- مسعود سعد. (۱۳۶۴). دیوان، به تصحیح و اهتمام دکتر مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال.
- معین، محمد. (۱۳۶۲)، مزدینا و ادب پارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.
- مولایی، محمد سرور. (۱۳۷۹). «این که در شهنامه ها آورده اند... ز دفتر نبشته گه باستان» (دریارهٔ تناور درخت دانای توس). به کوشش گروه رجال و مفاخر مرکز خراسان شناسی، مشهد، مرکز خراسان شناسی.
- میتوی، مجتبی. (۱۳۷۲)، فردوسی و شعر او، تهران، انتشارات توس، چاپ سوم.
- ناصر خسرو. (۱۳۷۳)، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی زوار، چاپ پنجم.
- نخجوانی، محمد. (۱۳۷۱). «محمد بن البعیت و زبان آذری»، زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری: ایرج افشار، تهران بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۲.
- نوریان، مهدی. (۱۳۷۱). «آفرین فردوسی از زبان پیشینیان»، فصل نامهٔ هستی، اسفند ماه.
- هرن، باول. (۱۳۵۶). اساس اشتقاق فارسی، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱.
- Khaleghi Motlag, Djalal. (1987). "Asadi Tusi", *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, New York, Vol. 2.
- Omidisalar, Mohamoud. (۱۳۸۱). "Could Al-Thaalibi have used the Shahnama as a source",
- در: جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- Tafazzoli, Ahmad, (1994). "Dehqan", *Encyclopaedia Iranica*, ibid, Vol. 7.